




هائیکته دربارہ مناظره
علی علیزاده و موسی غنی نژاد

مناظره برای مناظره

یاد رجهت تأمین منافع ملی؟



صفحه ۲ را بخوانید

تبدیل مزارع برنج به باغ مرکبات در مازندران!



۳

سیستم «جوگو» یک کشور پشت یک هدف استراتژیک



۵

آینده ایران و دومینوهای احتمالی



۶

ترجیح می دهی متخصص اجرایی باشی یا نظریه پرداز؟



۸

نقش مسکن ارزان قیمت و سبز در تغییرات اقلیمی



۴

سودآوری فولاد مبارکه به خاطر ارزش افزودای است که ایجاد می کند

مدیر عامل گروه فولاد مبارکه در نشست خبری با خبرنگاران و اصحاب رسانه

عوامل سودآوری فولاد مبارکه

- استفاده حداکثری از ظرفیت های تولید و برخورداری از تکنولوژی روز دنیا
- سرمايه‌گذاری های هوشمندانه و توسعه های هدفمند
- برخورداری از زنجیره کامل و متوازن از سنگ آهن تا محصولات نهایی و شکل گیری ارزش افزوده کامل
- بهره وری بالا توأم با اقدامات ارزش آفرین توسط سرمایه انسانی خبره و آموزش دیده

رتبه اول

فولاد مبارکه به‌طور مستمر در رتبه بندی ۱۰۰ شرکت برتر عنوان شرکت اول و برتر در سودآوری و ایجاد ارزش افزوده را به خود اختصاص داده است.

امروز هر کسی سود نمی دهد. نفع کننده منابع ملی است. کسی که سود می دهد بهترین حالت استفاده از منابع ملی زمانی است که منجر به سودآوری ارزش افزوده شود.

باید از کسانی که شانه را بار بوجن سود فولاد مبارکه را ایجاد می کنند پرسید. آیا این سود در خارج از کشور هزینه شده؟

میان افزایش قیمت ها در سال گذشته

سود فولاد مبارکه	۵۰٪
برنج کاز	۴۴٪
برنج بقی	۴۴٪
هزینه های حمل و نقل	۷۴٪
میزان دستمزد	۴۸٪
مواد اولیه	۱۴٪
میزان تورم	۴۶/۵٪

سود فولاد مبارکه متعلق به چه کسانی است؟

پرواخت به سهام داران	۳۰٪
پرواخت مالیات	۲۳٪
پرواخت بفر	۲۳٪
پرواخت بفر	۱۷٪

میزان تورم سود فولاد مبارکه به صورت مستقیم و غیر مستقیم ۶۰٪

میزان سود فولاد مبارکه ۲۰٪

فصل محصولات فولاد مبارکه در منطقه از سال ۹۰ تا ۹۱ نسبت به سال قبل بیش از ۱۰ درصد کاهش داشته است.

کانال یک

مسکن مهر؛ خانه های بدون زیرساخت

محمود اولاد - کارشناس اقتصادی

چنین حقی ندارد؟ اگر حقی ندارد، به شما چه فریاد و با پولش هر جای دیگه خونه خرید یا اجاره کرده؟ وظیفه از شما ساقط است.

۶- اگر ۰۱ هزار واحد خالی است و همه دست دلال هاست، اگر همین فردا دلال ها ۰۱ هزار واحد را به مردم بفروشند و مردم ساکن شوند، یک مرتبه ۰۳ تا ۰۳ هزار نفر شغل همانجا دارید؟ شود، برای ۰۱ هزار نفر شغل همانجا دارید؟ روزانه این تعداد حداقل یکبار برای کار و دانشگاه و مدرسه و خرید بخوان بیان تهران، زیرساخت دارید؟ اصلاً نونوایی برای ۰۳ هزار نفر جدید دارید؟

یک لحظه فکر کنید: فردی در گروه متوسط به پایین (گروه هدف) پس اندازی گذاشته، وامی گرفته و قسطهایش را داده و مالک خانه در پردیس شده که به هر دلیلی نمی خواهد ساکن آنجا شود، میخواهد با این پس انداز و انباشتی که از بازپرداخت وام جمع شده، برای خود کاری کند و جای دیگری مسکن تهیه کند. اما به همان دلایل که اونمی خواهد ساکن شود، هیچ خریدار دیگری که بخواد ساکن شود هم نیست! تکلیفش چیست؟ محکوم به سکونت بدون رضایت و خواسته است؟ حق ندارد از پس اندازش استفاده کند؟ حالا این وسط دلالی پیدا شده حاضره بخرد و پس انداز او را آزاد کند. آیا دلال کار بدی کرده؟ اینکه سیاست های غلط شما باعث شده تورم باشد، اقتصاد رانتی و غیرمولد باشد، او مقصر است؟

دالوam/em.tl://pttH

می گوید: یک نفر مالک بیش از ۰۰۱ واحد مسکن مهر در پردیس است! عمده این واحدها در مالکیت مخاطب هدف و اقشار کم درآمد نیست و گفته می شود این واحدهای خالی در اختیار یکسری از دلال ها است که این افراد مسکن مهر پردیس را احتکار کردند و امروز با ارقام بسیار سنگین این واحدها را به فروش گذاشته اند. / ایلنا

سوال: ۱- آیا این مسکن های مهر از اول ۰۰۱ تا ۰۰۱ در اختیار دلالها قرار گرفته؟ اگر بله، چرا چنین فساد ریخ داده، اگر نه:

۲- آیا دلال به زور مالکان اصلی را بیرون کرده و سندها را به نام خود کرده؟ اگر بله، چرا قوه قضائیه مقابل چنین تعرض به حقوق مالکیت را نگرفته؟ اگر نه:

۳- اگر مالکان اصلی با رغبت خودشان فروختند، چرا ساکن نشدند؟ آیا نیاز نداشتند؟ اگر بله، چرا درست تشخیص ندادید و به غیرنیاوند خانه دادید؟ اگر نه:

۴- آیا بدین خاطر نیست که خانه ساختید، زیرساخت ندادید؟ آیا بدین خاطر نیست که مالک دیده کلی باید هر روز گریه بده بره و بیاد تهران؟

۵- حالا که مالک با رضایت فروخته، به فرض درستی اینکه وظیفه دارید کل ملت را خانه دار کنید! آیا وظیفه هم دارید اجبار کنید فرد در همان خانه بنشیند؟ اگر بفروشد، برگ سبز باز آزاد میشه و حق داره خونه جدید بگیره؟ یا نه دیگه

درباره مناظره غنی نژاد و علیزاده

و نگاهی به افت و خیز جامعه مدنی ایران
از مشروطه تا به امروز

ساز مخالف

محمدرضا اسلامی

بگذارید پیش از پرداختن به مباحث

مطرح در مناظره غنی نژاد و علیزاده

نگاهی به برخی حواشی این اتفاق داشته باشیم. گاه حواشی از اصل می تواند مهم تر باشد. یک- مناظره در حوالی نیمه شب به وقت ایران تمام شد. حوالی ساعت سه سحرگاه وب سایت اکو ایران (مربوط به اخبار اقتصادی) ویدئوی دانلود شده این مناظره را در کانال تلگرامش قرار داد. همان حوالی اوقات سحر (به صبح تر سیده) این فایل در کانال یوتیوب اکو ایران هم قرار گرفته بود. نزدیک ساعت چهار سحرگاه کانال تلگرام هفته نامه تجارت فردا چندین بُرش ادیت شده از ویدئوهای این مناظره را در کانالش قرار داد. چه حس می شود؟ یک گفتگوی نظری (که شاید موضوعی "حاصله سربر" به نظر برسد) در فضای فعلی جامعه روشنفکری ایرانی تا به این حد دینامیک (به دقیقه و به ساعت) دنبال می شود و انعکاس می یابد.

دو- غنی نژاد عمری را در مباحث نظری صرف کرده است. خواننده و تدریس کرده و... ولی از موضع هیجان و خشم وارد بحث نمی شود. یک شروع شمرده، متین و آرام. از موضع نخوت هم وارد گفتگو نمی شود. گمان نمی کند که من بیش از طول عمر این جوان کتاب خوانده ام و مرا با او حرفی نیست. از موضع "بیان" وارد بحثی مهم و نظری می شود.

سه- می توان با غنی نژاد مخالف بود (یا موافق). می توان با علیزاده مخالف بود (یا موافق). ولی یک واقعیت نباید از مضمون نظر فراموش شود: آیا گفتگویی در این تراز و در این سطح در فضای روشنفکری عربستان شکل می گیرد؟ در رسانه های عراقی چطور؟ چند سال دیگر باید سپری شود تا محصولات نظام آموزش عالی در افغانستان بتوانند در خصوص مباحث نظری در این تراز به گفتگو/مناظره بنشینند؟ در تاجیکستان امروز آیا چنین مباحثی در رسانه در جریان است؟

چهار- بحث غنی نژاد درباره نظریات جان لاک و آدام اسمیت در نه دقیقه بیان شد. ولی عصاره و فشرده یک ترم گفتگوی دانشگاهی را بیان کرد. کاری که به نظر سهل می رسد ولی فقط یک معلم پیر می تواند اینگونه هنرمندانه بحثی چندصدساله را در نه دقیقه بیانی شمرده به لسان بیاورد. تک به تک واژه ها و کلمات را دقیق و عمیق انتخاب کرد.

پنج- علی علیزاده مخالفان بسیار دارد. موافقان و طرفدارانی هم دارد. ولی یک نکته را درباره علیزاده نباید فراموش کرد. او کسی است که خودش رسانه ی خودش را ساخته است. این گزاره ممکن است برای مخالفان علیزاده (که بنده هم از جمله مخالفان دیدگاه هایش هستم) مدرک برق شریف روز و روزگار عمر را به کار در یک شرکت مهندسی بگذارند. همچنین می توانست با مدرک فلسفه دانشگاه xeselddim یوتیسرین UytisrevinU به تدریس بپردازد. ولی او نه در مسیری که والدین اش می خواستند گام گذاشته و نه به شغل های متعارف پرداخته.

او به سمت رسانه رفته ولی "خود" رسانه ای برای خودش ساخته. علیزاده اشتباه های بسیار داشته (وارد) ولی یک نکته درباره او را نباید فراموش کرد: او DetrapeDeht است.

شش- غنی نژاد می گوید: انسان آزاد است و حق مالکیت انسان، حقی الهی است. او می گوید: به «فلسفه آزادی» باید فکر کنیم. با آزاد گذاشتن انسانها (که حق طبیعی انسان است)، عملکرد (ecnamrofreP)ی از انسان را شاهد خواهیم بود که «سرریز آن آزادی» ثروت بیشتر و رفاه جامعه است.

هفت- اینکه در تلویزیون جمهوری اسلامی بیان می شود که: «مدرنیته» از دل اندیشه های مذهبی مسیحیت بیرون آمده»

شاید نقطه عطفی در طرح مباحث نظری و دینی به حساب بیاید. در صدوسیامی که سنتور و سه تار اجازه به تصویر کشیده شدن نداشت، بیان گزاره های مشابه گزاره بالا درباره اندیشه های مذهبی مسیحیت، بدیع و مستبعد است.

هشت- «صنعت شکلات سازی» تنها صنعتی است در ایران که دولت در آن دخالت نکرده! این مثالی که غنی نژاد در سخنانش استفاده کرد، گویای حرف های بسیاری بود...

این گفتگو و نحوه رفتار غنی نژاد سطحی ممتاز از ایران درسخوانده است.

هائیکه درباره مناظره علی علیزاده و موسی غنی نژاد

مناظره برای منازعه یا در جهت تأمین منافع ملی؟!



تجربه ای افرادی بوده که تجربه ای از این امر نداشتند؟

نشانی به آن نشان که یاسر جبرائیلی که بر ضد سیاستهای نئولیبرالیستی حاکم بر اقتصاد کشور سخنوری می کند به عنوان راه حلی برای بازار ارز سیاست تثبیت نرخ ارز مرحوم هاشمی را در دهه هفتاد مثال می زند. حالا کدام آقای هاشمی؟! همان رییس جمهوری که به گفته علیزاده دیگر مخالف این روزهای نئولیبرالیسم، تحت تاثیر کسانی مثل غنی نژاد آغازگر اعمال آن سیاستها در اقتصاد کشور بوده اند؟! از طرفی اگر اقتصاد ایران آن طور که گفته می شود نئولیبرالیستی و نه (شبه) دولتی است پس چرا این قدر تحریمها در آن اثرگذار بوده اند؟! اگر به فضای اقتصاد آزاد وصل بوده که نباید به این راحتیها تحریم می شده؟! این تناقضات عجیب نیست؟!

خودمان را گول نزنیم. بحث تطهیر یا غش کردن به یک سمت ماجرا نیست. وقتی با رویکرد منافع ملی از بیرون به طرفین این «جدال» نگاه کنیم و خروجی کار را در نظر بگیریم؛ می فهمیم که چرا اتمسفر مجادلات، عناوین و سیر استدلالها مهم است. اگر صرفاً یا بیشتر بر یک اتیکت تاکید کنیم علاوه بر این که سطح مقاومت در برابر تغییر را بالا می بریم بلکه اثرگذاری بر آگاهی جمعی را هم کاهش می دهیم. همین می شود که یک لغزش زبانی یا هر چه که اسمش را بگذارید تبدیل به سوزه می شود و اصل حرف به حاشیه کشیده شده و از کوبندگی آن لافاقل در کوتاه مدت کاسته می شود. بالا بردن درجه حرارت بحثی تخصصی کمکی به فهم صورت مساله نکرده و آن را می تواند به حاشیه ببرد. همینطور تقلیل یک سیاست یا عملکرد غلط و معیوب به یک برچسب (اینجا نئولیبرالیسم) و نه به مغز آن، از قضا برای طرف مقابل راه در رو ایجاد می کند و مخاطب را هم به جای توجه به عملکرد بار نشانه های معین قابل تشخیص آن بیشتر در سطح پیش می برد چرا که تمرکز و گرانیگاه مباحث را گم می کند!

در فضای امروز اقتصاد ایران ما احتیاج داریم که بفهمیم چه خبر است و کی به کی است! به اندازه کافی سرمان کلاه رفته است! وقتی فضا را شفاف کنیم خیلی چیزها روشن می شود. وقتی نشان دهیم که چه کسی پشت چه چیزی تحت چه عنوانی قایم شده آن اتفاقی که باید خواهد افتاد. پیچیدگی به اندازه کافی هست. حداقل من یاد نمی آید که در تاریخ سیاسی ایران معاصر هیچ زمانی تا این حد موضوعات اقتصادی در فضای عمومی کشور این گونه توسط اقشار مختلف جامعه زیر ذره بین قرار گرفته باشد. این را باید به فال نیک گرفت و البته از مخاطرات و ملاحظات چنین فرصتی هم نباید غافل شد.

و سر آخر، باید پرسید که در بلبشوی این مباحثات روی میز، آنچه در میدان عمل رخ می دهد چیست؟ دولت مشغول کار بر همان مدار پیشین و رسیدن به همان نتایج همیشگی است؟! در بی تصمیمی است یا چه؟ باید از این موضوع ابعاد گشایی کرد. از عوامل غیر اقتصادی تاثیر گذار بر آن گفت. میزان سرمایه اجتماعی موجود را لحاظ کرد و بر اساس آن صحبت کرد. و چندین و چند باره باید یادآوری کرد که قرار است مناظره، مباحثه، جدال یا هر آنچه که صدایش می کنید ما را به سمت حل مساله ببرد و در جهت تأمین منافع ملی باشد نه محلی برای عقده گشایی های فردی یا جمعی. ما برای وقت تلف کردن و به بیراهه کشیدن یک بحث ضروری فرصت نداریم. با ایجاد جبهه های تماما حق و سراسر باطل در دو سوی ماجرا بعید است این اهداف محقق شود.

محمودوظایفی

شاید انتظار زیادی باشد این که
بخوای در یک مناظره طرفین

صرفاً برای اثبات آرای شان و خواباندن ادعای طرف دیگر مباحثه نکنند و به جایش از نکته یا نظری که برایشان تازگی دارد یا به آن فکر نکرده اند استقبال کنند آن هم به نفع فهم جمعی و باز شدن گرهی از گره ها.

شاید انتظار زیادی باشد این که بخوای کارشناس یا اهل فکری حتا شده در سنسین بالا در برخی آرایش تجدیدنظر کنند، از خودانتقادی غافل نشود و همچنان تشنه شنیدن حرف نو و آموختن و عدم تلنبار کردن دانش باشد. شاید انتظار زیادی باشد که چنین فردی صرفاً به اندوخته های دست یافته اش بسنده نکند و همچنان پیمانهاش را خالی نگه دارد برای چیزهایی که ممکن است نداند!

این که بنا به یک یا چند تکنیک مناظره و از روی فرمول آنها همه ی مشکلات را گردن یک شخص بیندازی فارغ از این که چقدر حرفت بجا باشد یا نه؛ نشان از این دارد که نه تنها احتمالاً صورتبندی ناقصی از مساله داری بلکه شکل گیری پدیده ها را تک ساحتی فرض می کنی.

اقتصاد عرصه ی تک ساحتی نیست. یعنی مجموعه مولفه های غیرمالی و غیر پولی بر آن تأثیر گذارند. از سیاستها گرفته تا رفتارهای فردی و نهادی در آن نقش دارند. و در بررسی علتها و معلولها در نظر نگرفتن این مفهوم می تواند به خطای شناختی و برخورد جزیره ای یا هیجانی با موضوع پدیده منجر شود.

به درست یا به غلط، خلاصه کردن مجموعه ای از مشکلات در یک «ایسم» و آغاز مباحثه و مجادله بر سر مساله از آن نقطه بنظر تنها وقتی درست است که روالها و چارچوب های سیستم، موبه موب بر اساس تئوری های آن «ایسم» ایجاد شده باشند. تازه اگر هم این باشد؛ شروع و امتداد بحث با یادآوری مدام برچسب مثلاً لیبرالیسم به مخاطبی که از پایه های ابتدایی آن بی خبر است چندان کمکی نمی کند. همینطور بحثی تخصصی را بیشتر به فضای استادیومی سوق می دهد جوری که انگار باید عده ای هوراکش این دسته یا آن سوی ماجرا شوند بی آن که بی به عمق ماجرا یا ابعاد آن برده باشند.

وقتی می توانیم برچسب نئولیبرالیستی به اقتصاد ایران بزنیم که این پدیده واجد تمام مراحل تکوینی آن بوده باشد. چیزی شبیه این است که از پست مدرنیسم صحبت کنیم در حالی که مدرنیسم را به درستی یا تماماً درک نکرده و نجویده ایم! وضعیت اداگونه عاری از معنای اصلی آن. (این به معنای قبله آمل بودن این ایسمها و مکاتب فکری نیست و در حال تشریح یک مفهوم هستیم) اینگونه بیشتر گرفتار بازی الفاظ و پرش های ذهنی اجتماعی شده ایم که تبعات منفی در بر دارد. وقتی می توانیم بگوییم که اقتصاد ایران نئولیبرالیستی است که دیده باشیم سیاستگذار از بین قفسه ی تئوری های حکمرانی اقتصادی آگاهانه، هدفمند و متعهد به تمام جوانب، آن را انتخاب کرده و در اجرا هم با درصد کمی از خطا هم که شده اما بطور پیوسته آن را اجرا نموده باشد. آیا شرایط سیاسی و اجتماعی کشور پس از انقلاب و جنگ اساساً چنین اجازه ای به سیاستگذار داده بود؟ یا به فراخور جریان های سیاسی موجود هر گروه طی روال بکش بکش (!) هر سمتی که زورش بیشتر بوده توانسته برای مدتی سیاست مدنظرش یا آنچه بهتر می دانسته را تا حدی پیاده کند؟ غیر از این است که عرصه سیاست گذاری و حکمرانی در ایران طی این چند دهه بیشتر محلی برای آزمون و خطا و کسب

تبدیل مزارع برنج به باغ مرکبات در مازندران!



افق اقتصاد- واردات برنج، تبدیل شالیزارها به باغ مرکبات، قیمت بالای سموم کشاورزی، قیمت پایین خرید محصول از کشاورز و در نهایت آبیاری سنتی و عدم تسریع در مکانیزه کردن آن که موجب هدررفت ۸۰ درصدی آب می شود از محورهای اصلی صحبت های نماینده مازندران در شورای عالی استان ها است. صادق برزویی در گفت و گو با ایلنا می گوید: در بیشتر مناطق شمال کشور کشاورزی با مشکل بی آبی مواجه است. کشاورزان شمالی همیشه کشت دوم داشته اند که هم اکنون این اجازه را ندارند. قبلا از آب رودخانه ها برای کشت برنج و غیره استفاده می کردند که در حال حاضر متأسفانه به دلیل بی آبی و کم عمق شدن رودخانه این امکان وجود ندارد. قبلا اگر عرض رودخانه ها به ۲۰ متر می رسید هم اکنون به یک متر رسیده و به معنای واقعی کم آب شده اند و به همین دلیل کشاورزان با مشکل مواجهند.

حفر چاه های غیرمجاز در شمال کشور یکی از دلایل کم آبی

به گفته برزویی موضوع مهم دیگر که باعث کم آبی در استان های شمالی کشور شده حفر چاه های غیر مجاز است. او می گوید: بسیاری از خوش نشینان در مناطق مختلف شمال برای اینکه بتوانند استخرهای شان را پر آب کنند، چاه های غیر مجاز حفر کرده اند و این چاه های غیر مجاز باعث کم شدن آب سفره های زیرزمین شده و این هم یک موضوع دیگری است که باعث کم آبی در حوزه کشاورزی شده و این مشکلات حدوداً دو دهه است ادامه دارد و به دلیل عدم توجه در طولانی مدت امروز خودش را نشان می دهد و در آینده نزدیک هم بسیار شدیدتر می شود.

به گفته نماینده مازندران در شورای عالی استان ها برای کشت برنج در ۲ الی ۳ سال اخیر با افزایش ۱۰۰۰ برابری قیمت سموم و کودهای کشاورزی روبه رو هستیم و هزینه های کشت برنج افزایش یافته است. او معتقد است بدون سموم کشاورزی هم با آفاتی که وجود دارد محصول خوبی به عمل نمی آید و قابل برداشت نیست و با استفاده از سموم و کود برای کشاورز به صرفه نیست که

بتواند این محصول را کشت کند. و اگر هم از کود و سموم استفاده کند باید برنج را هر کیلویی بیش از ۲۰۰ هزار تومان بفروشد که برایش بصرفد که در این صورت بازار گنجایش این قیمت را ندارد.

شالیزارهای برنج را از روی ناچاری به باغ مرکبات تبدیل کرده اند

برزویی معتقد است مسئولان متأسفانه با واردات برنجی که انجام می دهند در موقع برداشت این محصول در شمال کشور قیمتش را کاهش می دهند و شرایط کشت برنج بسیار کم شده است. به گفته او کشاورزان شالیزارهایی که در آنها برنج می کاشتند را از روی ناچاری به باغ مرکبات تبدیل کرده اند که این باغ مرکبات هم البته در این چند ساله به دلیل بالا رفتن قیمت کود و سموم هزینه های شان افزایش یافته و با عدم صادرات برای کشورهای حوزه خلیج فارس، روسیه و کشورهای حاشیه دریای خزر به مشکل خورده اند.

کاشت درختان بی ثمر برای فروش چوب آنها

پاییز سال ۱۴۰۱ محصولات باغی مثل پرتقال با هزینه کارگر کیلویی ۵ هزار تومان به فروش می رسید و در واقع کشاورز این محصول را فقط چیده که درخت هایش آسیب نبیند یکی از اتفاقاتی که در شمال کشور بسیار دارد رخ می دهد این است که کشاورزان هم کشت برنج و هم مرکبات را متوقف کرده اند و روی به کاشت درخت های بی ثمر آورده اند که بتوانند با فروش چوب آنها درآمدزایی و امراض معاش کنند.

مشکلات گوارشی با مصرف برنج های وارداتی

همه ما مصرف کننده برنج هستیم حال یکی کمتر و یکی بیشتر و کیفیت برنج های وارداتی از هندوستان، پاکستان و امریکای جنوبی بسیار پایین است و مردم با مصرف این برنج دچار بیماری های گوارشی زیادی می شوند. ما که مازندرانی هستیم عادت داریم که برنج با کیفیت ایرانی مصرف کنیم، گاهی که برنج وارداتی مصرف می کنیم

دچار مشکلات گوارشی می شویم و همه همینطور هستند، تنها به علت عادت شاید متوجه نمی شوند. ولی در هر صورت بیماری های گوارشی برای مردم هست. به گفته برزویی واردات برنج باعث شده که برنج کاران شمال کشور دیگر برای شان نصرفد برنج بکارند و فکر نمی کنم در یک دهه آینده دیگر برنجی به غیر از مصرف شخصی خودشان برای دیگر استان ها محصول برنجی برای ارائه داشته باشند.

با مکانیزه کردن آبیاری ۸۰ درصد از هدر آب جلوگیری می شود

مهم ترین نکته برای کشاورزی برنج، آب است که اگر آبیاری مکانیزه جایگزین آبیاری سنتی شود از ۸۰ درصد هدررفت آب جلوگیری می شود که البته برای این کار کشاورز از پس هزینه های مکانیزه کردن برنجی آید و بانک ها باید پای کار بیایند و به کشاورزان تسهیلات کم بهره، بی بهره و یا بلندمدت پرداخت بکنند که بتواند کشاورزی شان را مکانیزه کنند. عضو شورای عالی استان ها با اشاره به اینکه امروزه علم کشاورزی پیشرفت کرده است، افزود: در گذشته درختی ۵ الی ۱۰ کیلو بیشتر نارنگی نمی داد و امروز با وجود سموم و کودهای شیمیایی هر درخت بیش از ۵۰ کیلو بار می دهد. اما امروز با توجه به قیمت های سرسام آور این کود و سموم برای کشاورز نمی صرفد که چنین هزینه هایی بکند که البته اگر باغات سم پاشی هم نشوند با وجود مگس مدیترانه ای همه درختان مرکبات از بین می رود و گاهی شاهدیم از یک هکتار باغ که بیش از ۵۰۰ درخت داشت همه محصول شان از بین می رود و وقتی برای دفع آفت از سموم استفاده می کنند بیش از ۱۰۰۰ برابر باید هزینه کنند. برزویی اضافه کرد: هزینه ها در بخش کشاورزی به قدری در ۲ سال اخیر افزایش یافته که کشاورز با فروش هر کیلو نارنگی ۴ الی ۵ هزار تومان متضرر می شود به طور مثال کارگری که ۵ سال پیش ۵۰ هزار تومان روزمزد کار می کرد امروز ۴۰۰ الی ۵۰۰ هزار تومان

کار می کند. تراکتور هر هکتار زمینی را ۴۰۰ الی ۵۰۰ هزار تومان شخم می زد ولی هم اکنون ۴ میلیون تومان می گیرد و همه این هزینه ها چند هزار برابر شده اند. و موقع فروش کشاورز محصولش را هر کیلویی ۵۰۰۰ تومان می فروشد که البته تا به دست مردم برسد خیلی افزایش قیمت می یابد ولی خب باز هم برای خود کشاورز این مبلغ خیلی کم است.

نماینده مازندران در شورای عالی استان ها ادامه داد: به طور مثال مردم سیب را کیلویی ۴۰ الی ۵۰ هزار تومان می خرند و پیاز را ۲۰ الی ۳۰ هزار تومان ولی پرتقال را در بازار کیلویی ۱۵ هزار تومان می خرند در حالی که از کشاورز کیلویی ۴ هزار تومان خریداری می شود و با این قیمت پایین کشاورزی دچار مشکل شده که اگر دولت پای کار نیاید و بانک ها را مکلف به وام های کم بهره، بی بهره و بلند مدت آن هم حداقل ۱۰ ساله نکند و از بخش کشاورزی حمایت نکنند در فصل برداشت واردات را افزایش ندهد کمر کشاورز زیر بار این همه هزینه شکسته می شود. اگر قرار است تنظیم بازار انجام بگیرد دولت باید محصول باغی را از کشاورزان مثل محصول گندم خریداری کند و برای اینکه مردم ضرر نکنند قیمت را پایین بیاورد.

وی افزود: دولت باید کود را به صورت سوسپند در اختیار کشاورزان قرار دهد، آبیاری شان را مکانیزه و شرکت تعاونی تاسیس کند و در هر روستا ۴ تراکتور در اختیار کشاورزان بگذارد که مجبور نباشند برای هر هکتار از زمین شان ۴ میلیون تومان بپردازند و این نرخ برای شان دولتی حساب شود. اگر هزینه های کشاورزان را پایین تر بیاورند آن موقع می توان گفت از آنها حمایت کرده اند و این یعنی حمایت نه اینکه به بهانه مردم بیایند واردات کنند، پول توجیب خیلی ها بریزند، سموم و کودهای شیمیایی را وارد کنند و بعد با ۲ برابر قیمت به آنها بفروشند و بازار را تنظیم کنند و تنها از جیب مردم هزینه کنند. این اقدامات فقط باعث نابودی کشاورزان می شود.

گزارش

برداشت قارچ ترافل سبب برهم خوردن نظم خاک جنگل ها شده است

همین سالهای اخیر بود که سرهنگ محمود کلوانی فرمانده انتظامی گلوگاه گفت: ماموران این شهرستان «در اقدامی غافلگیرانه با متوقف کردن خودرو و بازرسی از آن ۵۷۰ کیلوگرم قارچ دنبلان کوهی کمیاب مشهور به ترافل کشف و ضبط کردند.» وی ارزش کارشناسی این میزان قارچ دنبلان را هفت میلیارد ریال برآورد کرد و افزود: قارچ های کشف شده تحویل اداره محیط زیست شده است و متهم نیز دستگیر و به مرجع قضائی معرفی شد. اگر چه زیر و رو کردن خاک سبب تخریب جدی خاک و خشکیده شدن درختان می شود و به همین دلیل سازمان جنگل ها و آبخیزداری کشور برداشت این نوع قارچ را ممنوع و قاچاق اعلام کرده است، اما همچنان با گذشت سالیان سال این تاراج منابع طبیعی جنگل به بهانه سودجویی ادامه دارد و باید در این راستا چاره اندیشی شود.

پیشنهاد

باید دید آیا راهی برای پرورش این نوع قارچ در فضاهای گلخانه ای وجود دارد یا نه؟ شاید بهتر است بیش از برخورد انتظامی، اداره کشاورزی منطقه با بررسی امکانات و هماهنگی با بانک جهت تسهیل در اختصاص وام های اشتغال زمینه ی تبدیل این چالش را به فرصت فراهم کنند. این گونه علاوه بر کمک به محیط زیست امکان کسب درآمد برای افراد هم فراهم می شود.

این شهروند مازندرانی گفت: سالهاست که در جنگل های شمال به کوهنوردی می پردازم و بارها و بارها به این افراد در حال برداشت قارچ هشدار داده ام، اما متأسفانه طمع و وسوسه پول و مبلغ بالا موجب شده که آنان بدون توجه به هشدارها به این امر مبادرت ورزند و از بیراهه ها و راه های انحرافی به تاراج منابع طبیعی بپردازند.

محمدنژاد یکی از کارشناسان در حوزه جنگل و منابع طبیعی هم به خبرنگار ایلنا گفت: متأسفانه این مساله با توجه به خطراتی که برای طبیعت و از بین رفتن جنگل با توجه به زیر و رو کردن خاک در نقاط مختلف و خشکاندن درختان دارد، نگران کننده است.

وی افزود: برداشت قارچ ترافل سبب از بین رفتن بذرها و نهال های کوچک درختان، برهم خوردن نظم خاک جنگل و سست شدن و فرسایش آن و در نهایت خشک شدن درختان می شود و با افراد مجرم بر اساس قانون برخورد می شود. بنابراین گزارش و براساس اعلام سازمان منابع طبیعی و آبخیزداری کشور از نیمه دوم سال ۹۸ برداشت قارچ ترافل از جنگل ها ممنوع اعلام شد اما با مجرمین آن برخوردی صورت نمی گرفت تا اینکه در اواخر سال گذشته با پیگیری اداره حقوقی این سازمان و قوه قضایه راهکارهای قانونی به دادگستری استان ها ابلاغ شد که طبق آن برای جمع آوری کنندگان این قارچ قرار مجرمیت اعمال می شود. در

افق اقتصاد- این روزها با شروع زندگی جدید در طبیعت، رویش انواع گیاهان در منابع طبیعی و در جنگل های شمال و مازندران آغاز شده و قارچ ترافل هم یکی از منابع طبیعی بکر جنگل های مازندران و شمال کشور است که به بهانه سودجویی، ظالمانه به تاراج می رود. قارچ زیر خاکی ترافل به رنگ های خاکستری، سفید، قهوه ای، قرمز تیره، بنفش و سیاه در طبیعت وجود دارد با برخی از گونه های جنگلی از جمله بلوط هم زیست بوده و در عمق حدود ۳۰ سانتیمتری از سطح خاک و در مجاورت ریشه این درختان رشد می کند.

خلیلی یکی از کوهنوردان محلی که هفتگی و یا روزانه در جنگل های مازندران است در این رابطه می گوید: کسب درآمد بیشتر توسط اهالی بومی در جنگل های مازندران، مردم محلی و بومی را به سمت برداشت قارچ های ترافل یا دنبلان سوق می دهد و متأسفانه همواره از دست قانون فرار کرده و با توجه به اینکه شناخت کامل به منطقه دارند از بیراهه و در زمان های مخصوص به برداشت این ماده غذایی غنی می روند.

وی در گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری ایلنا در مازندران اظهار کرد: طمع سودجویان موجب نابودی رویشگاه اصلی قارچ خوراکی جنگل های مازندران شده است و باید از این امر جلوگیری شود و باید قوانین سخت گیرانه در این راستا ایجاد شود.

افق اقتصاد - چه می‌شد اگر بتوانیم همزمان بحران آب و هوا و مسکن را حل کنیم؟ ورونیکا چائو، طی سخنرانی TED می‌گوید موسسات مالی متعهد شده‌اند که تریلیون‌ها دلار برای تحول اقتصاد و تسریع اقدامات اقلیمی سرمایه‌گذاری کنند. او با روشن کردن پیوندهای بین تغییرات آب و هوا و مسکن ارزان قیمت، اقداماتی را برای شروع بسیج پول‌های کلان و تبدیل چالش‌های تامین مالی آب و هوا به فرصت‌ها پیشنهاد می‌کند.

ما تا سال ۲۰۳۰ به حداقل چهار تریلیون دلار در سال نیاز داریم تا از بحران آب و هوایی جلوگیری کنیم. و در حال حاضر، این پول به سادگی با سرعتی که ما برای قابل سکونت نگه داشتن این سیاره نیاز داریم در جریان نیست. من با بسیاری از بانک‌ها و سرمایه‌گذاران و با برخی از شرکت‌های پیشرو در سراسر جهان کار می‌کنم. آنها از خطرات اقلیمی آگاهند و در واقع از فرصت‌های بی‌سابقه برای تامین مالی اقتصاد سبز آینده بسیار هیجان زده هستند. بیش از ۴۵۰ موسسه مالی در سراسر جهان متعهد شده‌اند تا سال ۲۰۵۰ منابع مالی خود را به صفر برسانند. و در مجموع، این موسسات مالی بیش از ۱۳۰ تریلیون دلار را مدیریت می‌کنند. خوب، پس ما به تریلیون‌ها نیاز داریم، تریلیون‌ها داریم. مشکل حل شد، درست است؟

کاش اینطور بود اما در واقع ثابت شده که واقعاً سخت است. به عنوان مثال، استقرار پول واقعی در فناوری‌های واقعی که واقعاً جهان را کربن‌زدایی می‌کنند، بسیار سخت است. و در نتیجه، مقدار زیادی از این پول، در حاشیه نشسته و منتظر است تا به کار گرفته شود.

اما فکر می‌کنم می‌توانیم آن را تغییر دهیم. می‌دانم که می‌توانیم، زیرا بر اساس آنچه بانک‌ها و سرمایه‌گذاران به من می‌گویند برای سریع رفتن و طی مسیرهای دور، چیزی که نیاز دارند کمک افرادی مثل من و شماست. بنابراین برای تحقق بخشیدن به این ایده، بیابید روی یک بخش از اقتصاد بزرگنمایی کنیم، بخشی که همه ما می‌توانیم با آن ارتباط برقرار کنیم. باور کنید یا نه، چالش‌هایی که ما در مورد مسکن داریم با چالش‌هایی که در مورد آب و هوا با آن‌ها روبرو هستیم به‌طور جدایی‌ناپذیری مرتبط هستند، بنابراین همانطور که برای یکی حل مسئله می‌کنیم، می‌توانیم برای دیگری نیز حل کنیم.

در مورد مسکن ما در حال حاضر با دو چالش همزمان روبرو هستیم. از یک طرف، یک چالش مقرون به صرفه بودن وجود دارد. در حال حاضر خانه‌های مقرون به صرفه کمیاب هستند. در ایالات متحده، بیش از هفت میلیون خانه کم است برای اجاره افرادی که در خط فقر یا زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

و چالش دیگر مقرون به صرفه بودن این است که زندگی در یکی از آن‌ها کمتر از همیشه مقرون به صرفه است، زیرا آنها از نظر انرژی بسیار ناکارآمد هستند. به دلیل ماهیت ساختاری فقر، این خانه‌های قدیمی‌تر و کم مصرف‌تر معمولاً در محله‌های رنگین-سیاه‌پوستان قرار دارند. یک مطالعه اخیر نشان داد که اجاره‌نشینی که سیاه‌پوست است، سالانه بیش از ۲۵۰ دلار بیشتر از یک سفیدپوست برای قبض آب و برق می‌پردازد.

پس ما نیاز به ساخت مسکن بسیار مقرون به صرفه داریم. اما این زمانی است که با چالش آب و هوا مواجه می‌شویم، زیرا ساختمان‌هایی که در آن زندگی می‌کنیم یکی از عوامل اصلی گازهای گلخانه‌ای هستند که به تغییرات آب و هوایی دامن می‌زنند. و اگر برای ساختن این همه مسکن رویکردی معمولی داشته باشیم، فقط چالش آب و هوا را تشدید خواهیم کرد. به انتشار گازهای گلخانه‌ای از این همه سیمان و فولاد و بتن که مثلاً به یک بلندمرتبه می‌رود فکر کنید.

ما می‌توانیم چنین چالش‌هایی را ببندیم و آنها را به فرصت‌ها تبدیل کنیم، به‌ویژه به فرصت‌های تامین

نقش مسکن ارزان قیمت و سبز در تغییرات اقلیمی



بیش از ۱۴۰ میلیارد دلار اوراق قرضه اجتماعی را تامین مالی کردند. این در مقایسه با ۱۷ میلیارد سال قبل است. پیوندهای اجتماعی چیست؟ آنها اوراق قرضه‌ای هستند [که در آن] عواید می‌توانند برای رسیدگی به نابرابری‌های اجتماعی، از جمله مواردی مانند مسکن ارزان قیمت، استفاده شوند. آنها می‌گویند همه چیز به داشتن یک مأموریت مربوط می‌شود، یک مأموریت برای ادغام بهتر این ملاحظات زیست محیطی یا اجتماعی در نحوه مدیریت پول شما.

چگونه می‌توانیم چنین اختیاری به آنها بدهیم؟ یکی شرکت‌های بیمه است و برنامه‌های بازنشتگی که به طور فزاینده‌ای به شما گزینه‌هایی را می‌دهند تا پول خود را از یک استخر عمومی به یک استخر اختصاصی‌تر انتقال دهید تا یا در نظر گرفتن ملاحظات زیست محیطی و اجتماعی بیشتر، پول را مدیریت می‌کند. بنابراین اولین حرکت دولت‌ها، دوم سرمایه‌گذاران نهادی و سوم خودمان هستیم که باید تقاضا برای این راه‌حل‌های سبزتر ایجاد کنیم.

اکثر بانک‌ها، در صورتی که وام مسکن شما حداقل استانداردهای بهره‌وری انرژی را داشته باشد، برای وام مسکن شما تخفیف می‌دهند. اما تعداد کمی از مردم آنها را قبول می‌کنند. من برای یک شرکت بزرگ سرمایه‌گذاری املاک و مستغلات کار می‌کردم که مایل بودند کار درست را انجام دهند یعنی ساختمان‌های خود را مقاوم‌سازی کنند و ساختمان‌های کاملاً جدید با مصالح جدید بسازند که آن را به ساختمانی کم کربن تبدیل کند. اما آنها به غیر از چند بازار در اروپا، تقاضای دیگری نداشتند.

بنابراین فکر می‌کنم می‌توانیم از جنبه‌های دیگر زندگی مان الهام بگیریم. مثل غذایی که می‌خوریم یا وسایل نقلیه‌مان، جایی که به بانک‌ها و سرمایه‌گذاران نشان داده‌ایم که ارزش تامین مالی جایگزین‌های گوشت یا وسایل نقلیه الکتریکی را دارد. بیابید این تغییر را اکنون به خانه‌هایی که در آن زندگی می‌کنیم بیاوریم و به آنها نشان دهیم که ارزش تامین مالی خانه‌هایی با انرژی کارآمدتر و کربن کمتر را دارد. بنابراین هنگامی که قصد خرید یا اجاره خانه بعدی خود را دارید، در مورد بهره‌وری انرژی و حتی بهتر از آن، در مورد ردپای کربن کلی بپرسید. همانطور که هر کسی در امور مالی از اعتراف آن متنفر است، پول باعث نمی‌شود دنیا بچرخد. این سیاره بزرگ و زیبای آبی و سبزی که ما در آن زندگی می‌کنیم، مدت‌ها قبل از اینکه ما اینجا باشیم روی محور خود می‌چرخد و تا مدت‌ها پس از رفتن ما به چرخش خود ادامه خواهد داد. کاری که پول می‌تواند انجام دهد این است که روی مدت زمانی که برای لذت بردن از سفری که در آن هستیم تأثیر بگذارد.

بنابراین ما می‌توانیم مقداری پول به جریان بیاوریم، اما چیزهای بیشتری از دولت‌ها نیاز داریم که سه موردشان را می‌گویم: سیاست‌های عمومی، برنامه‌ها، مجوزها. برای زنده کردن این موضوع، اجازه دهید داستانی از بانکی که با آن کار می‌کنم برایتان تعریف کنم. آنها می‌خواهند تا سال ۲۰۵۰ تمام منابع مالی را با اهداف صفر خالص، از جمله تامین مالی خانه‌ها، مطابقت دهند. و همانطور که برای تحقق بخشیدن به این جاه‌طلبی تلاش می‌کردیم، با سه چالش کلیدی مواجه شدیم.

در بسیاری از بازارهایی که آنها در آن فعالیت می‌کنند، سیاست‌های عمومی درست وجود نداشت. حداقل استانداردهای بهره‌وری انرژی وجود نداشت. علاوه بر این، برنامه‌هایی برای تشویق مالکان خانه‌ها به نصب پنل‌های خورشیدی روی پشت‌بام یا مقاوم‌سازی خانه‌هایشان، چیزی که بانک مایل به تامین مالی آن بود، اما در مقیاس کافی در دسترس نبودند. و در نهایت، زمانی که بانک به دنبال چیزهای گران قیمت برای تامین مالی بود، مانند ساخت و سازهای مسکن کاملاً جدید که مقرون به صرفه و کم‌آلاینده بودند، متوجه شدند که پروژه‌ها در مجوز متوقف شده‌اند. و بنابراین، نیت خیر آنها و بودجه‌ای که می‌خواست اختصاص داده شود متوقف شد.

اما اینجا است که من و شما، ما رای دهندگان می‌توانیم وارد شویم، زیرا می‌توانیم از دولت‌ها بخواهیم این کار را انجام دهند. ما می‌توانیم از آنها بخواهیم که بودجه، برنامه‌ها و مجوزها را به کار گیرند. در حال حاضر، برای بسیاری از کشورها، در سطح ملی، سیاست تغییر آب و هوا کمی پیچیده است. اما نکته‌هیجان‌انگیز در مورد مسکن این است که بسیاری از تغییراتی که ما به آن نیاز داریم فوق محلی هستند... جایی که تعداد کمی از رای دهندگان با مطالبه‌گری می‌توانند تفاوت بزرگی ایجاد کنند.

ما می‌توانیم دولت‌ها را بسیج کنیم. اما اگر بخواهیم پول کلان را بسیج کنیم، باید به ترانزنامه‌های کلان هم نگاه کنیم. بنابراین این حرکت دوم است. برنامه‌های بازنشتگی، شرکت‌های بیمه، ترانزنامه‌های عظیمی را مدیریت می‌کنند. آنها اغلب به عنوان سرمایه‌گذاران نهادی شناخته می‌شوند. و این سرمایه‌گذاران نهادی پول شما را برای بلندمدت مدیریت می‌کنند. خبر خوب این است که در سال‌های اخیر، آن‌ها به طور فزاینده‌ای شروع به درک این موضوع کرده‌اند که خطرات بلندمدت مرتبط با تغییرات آب‌وهوایی خطری مادی برای توانایی آنها در مدیریت پول شما ایجاد می‌کند. و بنابراین شروع به اقداماتی برای مدیریت این خطرات آب و هوایی کرده‌اند.

به لطف همه‌گیری و تمرکز اخیر بر برابری نژادی، آنها اکنون درک می‌کنند که نابرابری‌های اجتماعی نیز این خطرات مالی بلندمدت را ایجاد می‌کند و آماده هستند تا قدم برداشته و اقدام کنند. در سال ۲۰۲۰، سرمایه‌گذاران

مالی. فرصت‌هایی برای استقرار بدهی، سهام، کمک‌های مالی توسط دولت‌ها، سرمایه‌گذاران و بانک‌ها.

در بخش مسکن، فرصت‌های تامین مالی بسیار زیاد است. اخیراً طی مطالعه‌ای که انجام دادیم بیش از یک تریلیون دلار چیزهایی را پیدا کردیم که بانک‌ها می‌توانند برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای مرتبط با مسکن تامین مالی کنند.

واقعاً چگونه می‌توانیم این کار را انجام دهیم؟ بانک‌ها در محدوده آستانه ریسک کار می‌کنند و برخی از چیزهایی که ما بیشتر به آن نیاز داریم - مانند جایگزینی برای سیمان، فولاد، بتن پر کربن - در حال حاضر توسط شرکت‌هایی ساخته می‌شوند که هنوز در مراحل اولیه هستند. و ممکن است هنوز در آن آستانه‌های خطر قرار نگیرد. به طور مشابه، ساخت خانه‌های مقرون به صرفه در یک جامعه کم‌درآمد یک کشور کم‌درآمد ممکن است به آستانه بدهی که سرمایه‌گذاران به دنبال آن هستند نرسد.

وقتی با بانک‌ها و سرمایه‌گذاران صحبت می‌کنم، آنها می‌گویند که نیاز به سیاست‌های عمومی درست، نوع سرمایه مناسب و تقاضا دارند تا این پول را به کار ببنداند. بنابراین اینجا است که من و شما می‌توانیم وارد شویم، زیرا چند حرکت ساده وجود دارد که من و شما می‌توانیم انجام دهیم که می‌تواند به ایجاد شرایطی کمک کند تا این پول به جریان بیفتد.

اولین کاری که می‌توانیم برای جابه‌جایی این تریلیون‌ها دلار انجام دهیم این است که ارتباط آب و هوا-مسکن را برای دولت مهم کنیم. دولت‌ها نقش بزرگی در تامین مالی آب و هوا دارند. اما وقتی با بانک‌ها و سرمایه‌گذاران صحبت می‌کنم، یک شکل خاص از تامین مالی دولتی وجود دارد که می‌گویند تفاوت بزرگی ایجاد می‌کند، و آن را تامین مالی ترکیبی یا کاتالیزوری می‌نامند.

بخش خصوصی، بانک‌ها و سرمایه‌گذاران، سرمایه زیادی دارند، اما لزوماً همیشه ریسک‌پذیری مناسبی ندارند. از سوی دیگر، دولت‌ها مایلند ریسک‌هایی را بپذیرند، به‌ویژه برای مواردی مانند آب‌وهوا یا حقوق سرپناه، اما سرمایه زیادی ندارند. بنابراین، آنچه شامل تامین مالی ترکیبی می‌شود این است که دولت‌ها منابع مالی خود را در ابزارهایی مانند ضمانت‌ها یا شکل‌های امتیازی تر و امده‌ی به کار می‌برند، و این اجازه می‌دهد تا زمانی که دولت‌ها ریسک بیشتری را به عهده می‌گیرند، منابع مالی بخش خصوصی جریان یابد. و این نوع تامین مالی ترکیبی یا کاتالیزوری ثابت کرده است که در زمینه‌هایی مانند مسکن ارزان قیمت، که در آن اندکی پول دولتی می‌تواند کمک زیادی کند، بسیار موثر است.

مدل نوآوری چینی؛ تمرکز سیاسی و تمرکززدایی اقتصادی

سیستم «جوگو»؛ یک کشور پشت یک هدف استراتژیک



کیو جین | اقتصاددان



افق اقتصاد - در چند دهه اخیر، چین از کمبود فناوری به فراوانی رسیده است. چه چیزی باعث این تغییر شد؟ کیو جین، اقتصاددان، طی سخنرانی که در سال ۲۰۲۳ در TED انجام داده؛ بررسی می کند که چگونه چین مدلی از نوآوری را بر خلاف مدل های دیگر پرورش داده است و نشان می دهد که چرا درک رویکرد رقابتی و مشارکتی آن می تواند به نفع جهان باشد و شاید برخی از تضادها را ابهام کند.

۱

وقتی در اوایل دهه ۱۹۸۰ در چین به دنیا آمدم، کشور در فقر بسر می برد. ما با غذای جیره بندی شده زندگی می کردیم که در آشپزخانه های عمومی پخته می شد. حتی در یکن هفته سه شب خاموشی داشتیم. یاد می آید که با پدرم زیر نور شمع شعر می خواندیم. خاطرهای خاص از زمان هایی که چینی ها کم داشتند. طی سه دهه چین به سرعت به کشوری با وفور تبدیل شده است؛ به خصوص وقتی صحبت از قدرت فناوری می میان می آید. از فناوری پیشرفته گرفته تا فناوری کسب و کار تا فناوری روزمره، چیزی وجود ندارد که نتوانید پیدا کنید. حتی چیزهایی وجود دارد که نمی توانید تصور کنید. می توانم با اسکن صورت یک قوطی کوکاکولا بخرم. چند سال پیش از اتاق هتلم خواستم خمیر دندان بگیرم که توسط یک ربات به من تحویل داده شد! من مردمی را دیده ام که در کوه های دور افتاده تبت زندگی می کنند و با واگن های مجهز به سلول های خورشیدی و فناوری خورشیدی چینی، خانه هایی را برای ابراهام آفریقای روشن می کنند که در دست مثل من وقتی بزرگ شدم، زیر نور شمع مطالعه می کردند. بنابراین، این موج چشمگیر نوآوری در چین اتفاق افتاد؛ کشوری در حال توسعه تنها با کمی بیش از ۱۰۰۰ دلار تولید ناخالص داخلی سرانه. بگذارید به شما نشان دهم که چه مدلی باعث این نوآوری و رشد فناوری شده است.

۲

در حال حاضر سیستم تا کامل شدن فاصله زیادی دارد. من هم نگران افزایش تنش های یک مسابقه فناوری و فراتر از آن هستم اما معتقدم که مانند هر رابطه ای، درک بهتر از یکدیگر به ما کمک می کند تا اهداف مشترکی برای کار روی آن ها پیدا کنیم تا یک ماریپج رو به پایین که به همه آسیب می زند. به عنوان یک اقتصاددان یک پیام در لندن است؛ جایی که تحقیقاتم را انجام می دهم. یک پیام در چین، جایی که با خانواده ام وقت می گذرانم و کمی هم کار می کنم. البته اگر پای سومی هم داشته ام، در ایالات متحده بود؛ جایی که تحصیل کردم. از این رو کاملاً می توانم بفهمم که چرا این همه سوء تفاهم و عدم درک در مورد این ابر کشور وجود دارد که خرد متعارف را به چالش کشیده است.

۳

باید با چگونگی نوآوری چین شروع کنیم. حالا دیگر نوآوری فقط اختراع چیزهای جدید، فناوری هایی که از صفر به یک می روند مانند آیفون یا چاپ سه بعدی یا فرستان مردم به مریخ نیست. نوآوری می تواند برنامه های کاربردی جدید، مدل های تجاری، فرآیندهای بهتری باشد که هزینه ها را کاهش می دهد. هر چیزی که ما را لاغرتر، تمیزتر و سازنده تر می کند، همه مهم هستند. بنابراین TikTok ممکن است اولین برنامه ویدیویی کوتاه نباشد، اما بیش از یک میلیارد کاربر در سراسر جهان جذب کرده است. شرکت چینی EV، BYD، اولین نمونه اولیه را ساخت. اما در مقایسه با قیمت تسلا، کابین های EV ۱۵۰۰۰ دلاری که من با نیم میلیون کیلومتر برد استفاده کرده ام، می تواند به طور معنی داری منجر به کاهش آلودگی و پذیرش انبوه شود. و به همین ترتیب، تلفن های همراه چینی ممکن است به اندازه آیفون انقلابی نباشند، اما در کشورهای آفریقای، سهم بازار آنها بیش از نصف است. در واقع مشکل عدم دسترسی به فناوری های مناسب در کشورهای در حال توسعه را این گونه حل می کند. حتی اگر چین هنوز بسیاری از فن آوری های صفر به یک را انجام ندهد به این معنی نیست که نمی تواند در فناوری پیشرفته تسلط پیدا کند. (چین اولین تماشای ویدیویی کوانتومی را انجام داد و اولین پهپاد را که می تواند مسافر را در هوا حمل کند به فضا پرتاب کرد.

۴

اما در پشت پرده: بسیاری می گویند که چین پول، بازار، استعداد و داده های زیادی دارد که در این عصر اطلاعات بسیار حیاتی است. اما فقط این نبود. بخشی از موفقیت نیز رویکرد "کل ملت" یا آنچه آنها سیستم "جوگو" می نامند بود. بنابراین تبدیل یک ایده یا کشف علمی به موفقیت تجاری نیازمند یک اکوسیستم نوآوری است. همکاری دانشگاه ها، آزمایشگاه های ملی و صنایع، به غیر از منابع مالی بسیار زیاد که چرخه های سرمایه گذاری طولانی و نامشخص را پوشش می دهد. اکنون، بسیاری از شما ممکن است فکر کنید که فناوری های نوآورانه محصول ستارگانی مانند استیو جابز یا ایلان ماسک هستند. اما هر بار که از اینترنت، جی پی اس استفاده می کنید یا سر الکسی خود فریاد می زنید، باید از دولت ایالات متحده تشکر کنید! ما اغلب فراموش می کنیم که بر نامه آپولو، پروژه منهن، حتی ظهور ژاپن به ستاره نیمه های ما، همه سیستم های افقی با پشتوانه حالت بحرانی بودند.

۵

در سیستم "جوگو" چین، یک کشور کامل پشت یک هدف استراتژیک است. یعنی بسیج منابع ملی و نیروهای کمک کننده برای تحقق یک هدف و نه صرفاً محاسبه هزینه ها. این همان سیستمی است که برای به دست آوردن بیشترین مدل طلای المپیک استفاده می شود. به لطف این اکوسیستم، چین در کمتر از یک دهه به بزرگترین مصرف کننده و تولید کننده خودروهای الکتریکی تبدیل شد؛ با بیشترین تعداد خودروهای فروخته شده در آنجاست به سایر نقاط جهان در سال ۲۰۲۰. اکنون در غرب، ما اغلب در مورد "تحریک کردن" مصرف کنندگان برای انتخاب بهتر صحبت می کنیم. اما در چین، پذیرش انبوه حمل و نقل نسل بعدی چین اتفاقی افتاد. تا حدی به لطف دولت راه اندازی چهار میلیون ایستگاه شارژ در سراسر کشور، هماهنگ کردن زنجیره های تامین از سازندگان باتری تا سیستم های کنترل و تولید کنندگان است. این در حالی است که امروزه در ایالات متحده تنها ۱۴۰۰۰ شارژر اتومبیل وجود دارد. این به نوعی رویکرد "کل ملت" است. حتی یک داستان ظریف تر هم وجود دارد. ما آن را "اقتصاد شهر دار" می نامیم؛ یک مدل اقتصادی غیر متمرکز که خلافتی از پایه به وجود می آید. بر خلاف تصور عمومی، این یک رویکرد متمرکز نیست که تحت سلطه یک دولت قادر مطلق باشد.

۶

Nio یکی از سه شرکت برتر برق در چین است. اتومبیل های آن در همه جاده های پکن و شانگهای ترد می کنند. اکنون، دوسال پس از ثبت نام در نزدک در سال ۲۰۱۸، در آستانه ورشکستگی قرار گرفت. در این مرحله، دولت محلی Hefei، شهر کوچکی در شرق چین با پنج میلیون نفر، آن را متقاعد کرد که مقر خود را به آنجا منتقل کند. دولت محلی یک میلیارد دلار در ازای ۲۵ درصد سهام تزریق کرد، وام های بیشتری را برای شرکت ترتیب داد و مهمتر از همه، یک زنجیره تامین کامل را در اطراف Nio سازماندهی کرد. تنها یک سال طول کشید تا تولید نیو ۸۱ درصد رشد کرد و ارزش بازار آن از چهار به ۱۰۰ میلیارد دلار رسید. و دولت محلی هفی ظرف یک سال پول نقد کرد و جان نیونجات یافت. بنابراین برای هر دولت محلی پشت یک Nio، شهر دار دیگری پشت یک رقیب وجود دارد. و به معنای واقعی کلمه صدها شرکت EV وجود دارد که برای بقا در رقابت بی رحمانه رقابت می کنند. از این رو اگر واقعاً یک شرکت فناوری آینده دار هستید، دولت محلی برای کمک، گوه ها را جابجا خواهند کرد. نوار قرمز را بردارید، بررسی کنید. منابع مالی بیشتری پیدا کنید، بررسی کنید. اکنون در مناقصه شدید برای دفتر مرکزی دوم آمازون، چند پیشنهاد خلاقانه وجود داشت. یکی از ایالت ها یک کاتکوس غول پیکر را به عنوان هدیه فرستاد. ایالت دیگری پیشنهاد داد نام یک شهر را به آمازون تغییر دهد. اما اساساً به برخی معافیت های مالیاتی رسید، نه کاملاً شبیه آنچه شهر داران چینی ارائه می کردند.

۷

اما البته، دولت ایالات متحده با حمایت از شرکت های بزرگ مانند اسپیس ایکس و تسلا که میلیارد ها مزیته ارائه می کنند، غریبه نیست. اما در چین، واقعاً این ازدواج بین مقامات محلی بر مخاطره و کار آفرینان بی باک از همه نوع است که در قلب مدل آن قرار دارد. بنابراین، دولت محلی هفی، با فریب دادن شرکت هایی مانند Nio به دنبال ایجاد یک "اسپیکون ولی" کوچک است. به هم ریختگی صنعتی، یک استخر استعداد، یک صنعت خرده فروشی و خدماتی شکوفا که مشاغل بیشتر و درآمد های مالیاتی بیشتری را برای آنها به ارمغان می آورد. و حدس بزنید چه؟ حتی املاک و زمین هایی که دارند ناگهان ارزش بیشتری دارند، همه اینها به دلیل اقتصاد انباشتی و اثرات چند برابری است، زیرا شهر داران محلی در واقع سهامدار کل شهر هستند. در مجموع، این تمرکز سیاسی و تمرکززدایی اقتصادی است که در واقع یک نمایش ساده از مدل چین است. این همان مدلی است که برای شهرنشینی، رشد و اکنون برای نوآوری استفاده می شود.

۸

اعتراف می کنیم که با وجود تمام موفقیت های ما، هزینه های هنگفتی هم به همراه داشت مانند ضایعات باقی مانده در پی سرمایه گذاری های ناکارآمد و شرط بندی های اشتباه. حالا، خوشبختانه برخی از این چالش ها مانند تخریب محیط زیست در حال بررسی هستند، اما برخی دیگر نیز وجود دارند که نیاز فوری به رفع شان هست. بنابراین من پیشنهاد نمی کنم که یک دستور العمل جهانی وجود دارد یا اینکه کامل است یا می توان آن را به راحتی تکرار کرد. اما چیزی که می دانیم این است که بیش از یک راه برای انجام کارها وجود دارد. و درک اینکه رویکرد چین خردمندی دارد به معنای تأیید همه آن نیست. اما من حدس می زنم چیزی برای یادگیری از یکدیگر وجود دارد. و برای اولین بار، چین در انتظار یک خیزش فناوری روی زمین نشست. در عوض، این فشار بزرگ از پایین به بالا بود.

۹

من در سال ۱۹۹۷ به عنوان دانشجوی تبادل به ایالات متحده آمدم و مسحور شدم. امکان عظیمی را بین شرق و غرب دیدم، زیرا آنها در عین رقابت همکاری می کردند و یکدیگر را به جلو تشویق می کردند. من هنوز هم به این اعتقاد دارم، حتی اگر برای مدتی بین دو اقتصاد بزرگ جهان فضای سردی حاکم باشد. برخی ممکن است از نوآوری غول پیکر چین هراس داشته باشند. برخی ممکن است رقابت را دوست نداشته باشند. اما وجود یک نفر در آینه عقب به شما کمک می کند تا این سرعت را ادامه دهید.

۱۰

رشد فناوری ژاپن در دهه ۱۹۸۰، ایالات متحده را مجبور کرد تا سیستم نوآوری خود را اصلاح کند و در دهه ۱۹۹۰ پیشتاز شود. ایالات متحده متعاقباً همین کار را برای ژاپن انجام داد و در نتیجه همه ما محصولات ارزان تر و بهتری داریم. امروز، شرکت چینی خودروهای برقی BYD، تسلا را به سمت ارتفاعات جدید سوق می دهد و بالعمس. تسلا یک سازنده باتری چینی را انتخاب کرد که دولت آلمان را به انجام کارهای بیشتر در این زمینه وادار می کند. و این یادگیری متقابل و تهدید دائمی برای سبقت گرفتن است که مرزهای فناوری را فراتر می برد. اما یک چیز مسلم است؛ این فقط در انزوای جغرافیایی اتفاق نمی افتد. می دانم که نگرانی های امنیت ملی وجود دارد که کشورها باید به آنها احترام بگذارند. اما همه چیز مربوط به امنیت ملی نیست. تریلیون دلار را بیشتر در خطر جدایی اقتصادی بین دو کشور بزرگ می تواند به ریشه کن کردن مالاریا، پایان دادن به گرسنگی در جهان، حفظ تنوع زیستی و موارد دیگر کمک کند. پس فراموش نکنیم که چیزهای مقدس تری در زندگی وجود دارد. مانند آیدهای روشن تر برای فرزندانمان و زمینی پاک تر. فراموش نکنیم که در جهان در حال توسعه، هنوز بدبختی غیر ضروری بسیار زیاد است. و اینکه مردم آن نیز حق دارند به عنوان کسانی که خوش شانس تر هستند از کرامت زندگی برخوردار شوند. و برای اینکه همه اینها اتفاق بیفتد، به نظر من چیزی که ما در نهایت به آن نیاز داریم، ارزانتترین و بهترین فناوری ها است، نه اینکه نگران این باشیم که از کجا آمدند یا چه کسی بر آن تسلط خواهد داشت.

در سال ۱۹۹۲ فقط ۲۷۷ هزار اجاق مایکروویو در چین فروخته شد. میانگین قیمت یک اجاق مایکروویو حدود ۳ هزار یوان بود که از توان مالی یک شهروند معمولی چینی بسیار فراتر بود. بیشتر چینی‌ها اجاق مایکروویو را کالایی لوکس می‌دیدند. تولیدکنندگان، چینی‌ها را غیرمشتربانی می‌دیدند که حتی به خریدن اجاق مایکروویو فکر هم نمی‌کنند. اما بنیانگذار گالاتز چیز دیگری دید: او مردمی را می‌دید که در مجموعه آپارتمانهای کوچک بدون اجاق گاز یا با اجاق گازهای جاگیر و سنگین زندگی می‌کردند. بسیاری از آنها از اجاق رومیزی استفاده میکردند که بیشتر اوقات آپارتمانهای تنگ و کوچک آنها را حسابی گرم می‌کرد. شرکت گالاتز تصمیم گرفت روی بازار چین متمرکز شود دقیقاً به همان دلایلی که بسیاری از برندها تصمیم گرفتند این بازار را نادیده بگیرند. او روی تولید اجاق ارزان قیمت کار کرد، به جای آنکه محصول بیافریند، بازار آفرینی کرد. او بعدها توانست به درآمدی بالای ۴ میلیارد دلار در سال برسد. جزو ۵۰۰ شرکت برتر خصوصی چین شود. او در سال ۱۹۹۳، فقط ۲۰ کارمند داشت اما بعدها از مرز ۴۰ هزار کارمند هم گذشت. و سهم بازاری ۴۰ درصدی در بازار جهانی دارد و آندر رشد کرد که چندی پیش شرکت معروف ویرپول را نیز خرید.

آنچه خواندیم بخشی از کتاب پارادکس پیشرفت است نوشته استاد فقید و مشهور دانشگاه هاروارد کریستنسن. او معتقد است اگر می‌خواهیم جهان را تغییر دهیم و توسعه پیدا کنیم، باید برویم سراغ نوآوری بازار آفرین. بیشتر توضیح می‌دهم. اندیشه بنیادین او سه آموزه کلیدی دارد:

۱) ما سه گونه نوآوری داریم: نوآوری تداوم بخش (بهبود محصولات و خدمات)، نوآوری کارایی بخش (بهبود فرآیندها) و نوآوری بازار آفرین (خلق بازار جدید از طریق تبدیل غیرمشتربان به مشتریان). توسعه در گرو نوآوری بازار آفرین است.

۲) نوآوری بازار آفرین، بازارهای جدید را می‌آفریند. اما نه هر بازار جدیدی، بلکه بازارهای جدید در خدمت آن مردمی که برای مصرف آنها هیچ محصولی وجود ندارد یا برایشان قابل خرید/استفاده نیست.

آینده ایران ودومینوهای احتمالی



همه این اتفاقات دومینووار، تداوم نوآوری بود که فورد شروع کرد. اثر دومینویی یعنی دنباله‌ای از رخدادها زنجیره‌ای که رخداد بعدی می‌تواند نیرومندتر از رخداد پیشین باشد

تجویز راهبردی

یکی از معضلات منافذ باز برای توسعه پیش روی ایران، نیلوفران آبی دومینوساز است (نیلوفر آبی در کتاب استراتژی توسعه تشریح شده). نیلوفر آبی گلی است خود رو که در مرداب رشد می‌کند. سپس نه تنها خودش رشد می‌کند که زیست بومی که در آن هست را هم تمیز و دگرگون می‌کند. حتی اگر بمیرد دوباره بعد از مدت‌ها سربرمی‌آورد. نیلوفر آبی، دومینوی توسعه را استارت می‌زند. اثرات دومینویی نیلوفران آبی را دست کم نگیریم. دقت کنید که نمی‌گوییم این تنها راه توسعه است و حتماً هر نیلوفر آبی به نتیجه می‌رسد. حتی اگر از هر ۱۰۰۰ نیلوفر آبی یکی به نتیجه برسد باز ارزشمند است. شبکه توسعه

- تقاضای محصولات صناعی مانند فولاد، روغن، رنگ، شیشه و لاستیک افزایش پیدا کرد
- برنامه‌های جدید ساخت و تعمیر خودرو در مدارس فنی شروع شد
- قانون گذاری جدید انجام شد برای راندگی و ایمنی
- اشتغال فراوان ایجاد شد و درآمد مالیاتی هنگفتی برای دولت
- خودروهای روی تصمیماتی همچون اینکه امریکاییها کجا و چگونه زندگی، کار و تفریح کنند هم تأثیر گذاشت
- با هجوم مردم برای خرید خودرو، رقبای جدید هم آمدند که این صنعت را فعال تر کرد.
- ساختن جاده‌های بیشتر گردش مالی عظیمی ایجاد کرد
- حومه‌های شهری بیشتر شد، مدارس و مناطق مسکونی شروع به توسعه یافتن به حومه شهرها کردند
- حتی پژوهشها نشان داد که جرم و جنایت نیز کمتر شد(رفرنس: معماری شکوفایی ترجمه خیر خواهان)

۳) نوآوری بازار آفرین اثرات دومینویی فوق العاده‌ای دارد. نه تنها برای شرکت‌ها ثروت آفرین است که برای کشورها توسعه آفرین است. بازار آفرینی هم برای مشتریان سودمند است (رفاه مصرفی)، هم برای کارمندان (شغل و استقلال مالی)، هم برای کارآفرینان و سرمایه گذاران (ثروت) و هم برای جامعه (اثرات دومینویی). شهروندان که استقلال اقتصادی کسب کنند، آزادی‌های سیاسی و افزایش شعور اجتماعی هم به دنبال آن می‌آید. این اثرات دومینویی را در مثال فورد ببینیم: زمانی در آمریکا کمتر از ۱۷ هزار خودرو وجود داشت که همگی خودروهای سفارشی ساز بودند و نماد تشخص اجتماعی. نه راه آسفالت و نه جایگاه سوخت جدی. کسی هم پولش به خرید خودرو نمی‌رسید. اما هنری فورد همه اینها را تغییر داد. او مدل تی را رایج کرد مبتنی بر تولید انبوه و کارآمد. ده اثر دومینویی: صنایع گردشگری، هتلداری، غذایی آماده، تعمیر خودرو، بیمه خودرو، جایگاه سوخت رونق گرفت

زندگی روزمره ایرانی می‌خواهد به حاکمیت «بی‌اعتنایی مدنی» رایاد بدهد



فریدین علیخواه | جامعه‌شناس

من فکر می‌کنم زندگی روزمره فی‌نفسه نمی‌تواند یکسان، یکپارچه و دارای ویژگی ثابت دیده شود. ما چه به‌عنوان پژوهشگر اجتماعی، چه به‌عنوان فعال اجتماعی و سیاسی و چه به‌عنوان یک فرد معمولی جامعه-نیازمند آن هستیم تا گاهی مکت کنیم و در مقابل فعالیت‌های زندگی روزمره مان یک «چرا» بگذاریم و سعی کنیم برای آن پاسخ بیابیم.

«پرسش‌پذیر کردن» زندگی روزمره فواید بسیاری خواهد داشت. اگر همسرمان همیشه و شاید از سر عادت به ما می‌گوید دوستت دارم، یکبار بپرسیم چرا؟ حرف زدن در این خصوص، به زندگی روزمره پویایی خواهد بخشید. نکته‌ای را هم فراموش نکنیم. حتی زندگی و حیات روشنفکری هم می‌تواند پیش‌پاافتاده، عادی و دچار روزمرگی شود. به‌رحال روشنفکرانی که زندگی روزمره را مبتذل می‌دانند هم ممکن است زندگی روشنفکرانه‌شان گرفتار روزمرگی شود. آنها هم چرخه‌ای تکراری در برداختن به کارهای فکری‌شان دارند. به‌همین خاطر برخی روشنفکران گاهی برای فرار از روزمرگی‌ای به‌نام روشنفکری، تلاش می‌کنند تا هر چند موقت-مانند مردمان عادی جامعه زندگی کنند

من فکر می‌کنم دلیل اهمیت یافتن زندگی روزمره در مقایسه با گذشته، تلاش امر سیاسی برای سیطره بر آن است. جالب است اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم، هر زمان سیاست‌رسمی تقلا کرده تا نظمی دستوری را بر زندگی روزمره تحمیل کند، زندگی تبدیل به یک آرمان شده است؛ چون زندگی روزمره خواسته از خودش و آنچه دارد، مراقبت کند. ما باید توجه کنیم که امر روزمره، پس از انقلاب سال ۵۷ فراز و نشیب‌های زیادی طی کرده است. آدم‌ها در زندگی روزمره بسیار تلاش کرده‌اند تا آنچه می‌خواهند را به‌دست آورند و محقق کنند. برای مثال به موسیقی فکر کنید؛ آیا در سال‌های دور، اراده‌ای برای برچیدن موسیقی وجود نداشت؟ به‌حضور زنان در عرصه‌های عمومی فکر کنید؛ آیا اراده‌ای برای محدود کردن زنان به خانه، فرزند و شوهر وجود نداشت؟ به لباس، مد و جشن فکر کنید؛ ما با سیاست‌رسمی‌ای طرف هستیم که صریح و علنی اعلام می‌کند، نقشه‌راه فرهنگی دارد. اعلام می‌کند که برای جزء-جزء و جای‌جای زندگی روزمره ما برنامه‌ای مدون دارد و تمام نیروهای وفادارش را به کار خواهد گرفت تا آن برنامه‌ها را اجرا کند. وقتی وضعیت این چنین است، طبیعی است که زندگی روزمره هم از خودش دفاع کند و به‌قول دوسرتو، به اشکال مختلف تمرین مقاومت نماید. در ظاهر بگوید چشم، ولی زیرپوستی

راه خود را برود. ما اگر به بررسی زندگی روزمره ایرانی بپردازیم، می‌بینیم که آرمان در کانون آن قرار دارد. برای مثال فردگرایی، استقلال فردی، کشف خویش، محترم شمردن انتخاب‌های فردی و اموری اینگونه را در نظر بگیرید. اینها ارزش‌های جهان جدید هستند و طی دهه‌های اخیر، ایرانیان به‌ویژه نسل‌های جدید در ایران، تلاش کرده‌اند تا در دل زندگی روزمره آنها را به‌دست آورند. زمانی که می‌بینیم سیاست رسمی به‌دنبال تقویت فردیت و ارزش‌های یادشده، بلکه به‌دنبال ساخت و ایجاد جمعیت یا جمع‌گرایی در نسجه سنتی‌اش است که غالباً مختص «اجتماعات کوچک‌مقیاس» و نه جامعه بزرگ شهری است، باید انتظار داشته باشیم که خود زندگی تبدیل به آرمان شود. آن زندگی یا آن زندگی روزمره‌ای که در ایران شاهد آن هستیم، نشان می‌دهد که جامعه ایران همواره جامعه‌ای پویا بوده است. ما در زندگی روزمره ایرانی شاهد زایش و آفرینش هستیم. ایرانی تلاش کرده و ساخته است؛ بی‌تردید نمی‌خواهد به‌آسانی آنچه را که ساخته، از کف بدهد. لذا ما شاهدیم که خود زندگی روزمره می‌شود موضوعی برای جدال با قدرت و برای مطالبه. حرف یا مطالبه اساسی این جدال هم تنها این بوده که تو؛ یعنی سیاست رسمی، با زندگی روزمره کاری نداشته باش. زندگی روزمره، منطق درونی خودش را دارد و وقتی پای سیاست‌رسمی به آن باز می‌شود، آن منطق درونی ویران می‌شود. زندگی روزمره ایرانی می‌خواهد به

حاکمیت-به‌قول اروینگ گافمن- «بی‌اعتنایی مدنی» را بسازد. از حاکمیت می‌خواهد که عاملیت خودش در زندگی روزمره را به رسمیت بشناسد. بگذارید بگویم که زندگی روزمره مانند ساختمان مقامات نظام‌پهلوی نیست که به‌آسانی مصادره شود بلکه در عین نرمی ظاهری، بسیار سخت‌جان است.

به‌گمانم اگر مطالعات زندگی روزمره با آن ظرافت‌ها و درون‌فهمی‌هایی که باید داشته باشد گسترش یابد، ما روایت‌های خودمان درباره این جامعه را خواهیم داشت. مثلاً موضوع اتومبیل در زندگی روزمره ایرانی را در نظر بگیرید. اگر بتوان به‌اینگونه موضوعات



اشتراک بگذارند.

خطرات AI و راه‌حلی برای آن

مدیریت هوش مصنوعی با ایجاد سازمانی جهانی و بی‌طرف

گری مارکوس | پژوهشگر هوش مصنوعی



افق اقتصاد-آیا حقیقت و عقل از تکامل هوش مصنوعی جان سالم به در خواهند برد؟ گری مارکوس، محقق هوش مصنوعی، می‌گوید نه! اگر که فناوری غیر قابل اعتماد همچنان با چنین سرعت‌های خطرناکی در زندگی ما ادغام می‌شود. او از ارزیابی مجدد فوری سیستم‌های قابل اعتماد (یا ماشین‌های اطلاعات غلط) حمایت می‌کند، شکست‌های هوش مصنوعی امروزی را بررسی می‌کند و از یک سازمان جهانی و غیرانتفاعی می‌خواهد که فناوری را به خاطر دموکراسی و آینده جمعی ما تنظیم کند.

نگرانی‌های دیگری نیز وجود دارد. به عنوان مثال، ما می‌دانیم که این سیستم‌ها می‌توانند مواد شیمیایی طراحی کنند و ممکن است قادر به طراحی سلاح‌های شیمیایی باشند و بتوانند این کار را با سرعت زیادی انجام دهند. بنابراین نگرانی‌های زیادی وجود دارد. همچنین یک نگرانی جدید وجود دارد که فکر می‌کنم فقط در ماه گذشته بسیار رشد کرده است. دیدیم که این سیستم‌ها اول از همه می‌توانند انسان را فریب دهند. بنابراین ChatGPT وظیفه داشت انسان را وادار به انجام CAPTCHA کند. بنابراین از انسان خواست که یک CAPTCHA انجام دهد و انسان مشکوک می‌شود و می‌گوید: "آیا شما یک ربات هستید؟" و می‌گوید: "نه، نه، نه، من یک ربات نیستم. من فقط یک اختلال بینایی دارم." و انسان در واقع فریب خورد و رفت و CAPTCHA را انجام داد. این به اندازه کافی بد است اما در چند هفته گذشته چیزی به نام AutoGPT و مجموعه‌ای از سیستم‌های مشابه را دیده‌ایم. کاری که AutoGPT انجام می‌دهد این است که یک سیستم هوش مصنوعی دیگر را کنترل می‌کند و اجازه می‌دهد هر یک از این موارد در حجم اتفاق بیفتند. بنابراین حتی ممکن است در ماه‌های آینده شاهد باشیم که هنرمندان کلاهبردار سعی می‌کنند میلیون‌ها نفر را فریب دهند.



در حال حاضر هوش مصنوعی خطرات زیادی دارد و بیشتر هم بشود. بنابراین AGI ایده هوش عمومی مصنوعی با انعطاف‌پذیری انسان است. فکر می‌کنم بسیاری از مردم نگران هستند که وقتی به AGI برسیم چه اتفاقی می‌افتد، اما خطر کافی وجود دارد که باید نگران باشیم و باید به این فکر کنیم که در مورد آن چه باید بکنیم.

برای کاهش ریسک هوش مصنوعی، به دو چیز نیاز داریم. ما به یک رویکرد فنی جدید و همچنین به یک سیستم جدید حکومتی نیاز خواهیم داشت. از جنبه فنی، تاریخچه هوش مصنوعی اساساً یک نظریه خصمانه از دو نظریه متفاوت بوده که در تقابل باهم بوده‌اند. یکی سیستم‌های نمادین و دیگری شبکه‌های عصبی نام دارد. در نظریه نمادین، ایده این است که هوش مصنوعی باید مانند منطق و برنامه‌نویسی باشد. از طرف شبکه عصبی، تئوری این است که هوش مصنوعی باید مانند مغز باشد. و در واقع، هر دو فناوری قدرتمند و در همه جا حاضر هستند. بنابراین ما هر روز از سیستم‌های نمادین در جستجوی وب کلاسیک استفاده می‌کنیم. تقریباً تمام نرم‌افزارهای جهان از سیستم‌های نمادین پشتیبانی می‌کنند. ما از آنها برای مسیریابی GPS استفاده می‌کنیم. ما از شبکه‌های عصبی برای تشخیص گفتار استفاده می‌کنیم. از آنها در مدل‌های زبان بزرگ مانند ChatGPT استفاده می‌کنیم. در ترکیب تصویر استفاده می‌کنیم. بنابراین هر دوی آنها در دنیا بسیار خوب عمل می‌کنند. هر دو بسیار سازنده هستند، اما نقاط قوت و ضعف منحصر به فرد خود را دارند.

بنابراین سیستم‌های نمادین واقعاً در بازتابی حقایق خوب هستند و در استدلال بسیار خوب هستند، اما مقیاس‌بندی آنها بسیار سخت است. بنابراین مردم باید آنها را برای یک کار خاص به صورت سفارشی بسازند. از سوی دیگر، شبکه‌های عصبی به مهندسی سفارشی زیادی نیاز ندارند، بنابراین می‌توانیم آنها را به طور گسترده‌تری استفاده کنیم. اما همانطور که دیدیم، آنها واقعاً نمی‌توانند حقیقت را کنترل کنند.



می‌خواهم در مورد امکان حکمرانی جهانی هوش مصنوعی صحبت کنم. من اولین بار در هشت سالگی کدنویسی را روی یک کامپیوتر کاغذی یاد گرفتم و از آن زمان تاکنون عاشق هوش مصنوعی هستم. در دبیرستان برای خودم یک Commodore 64 گرفتم و روی ترجمه ماشینی کار کردم. چند شرکت هوش مصنوعی ساختیم، یکی از آنها را به اوپر فروختم. من عاشق هوش مصنوعی‌ام اما در حال حاضر نگران هستم. یکی از چیزهایی که من نگران آنم اطلاعات نادرست است. این احتمال که بازیگران بد یک سونامی از اطلاعات نادرست ایجاد کنند طوری که تاکنون ندیده‌ایم. این ابزارها در ساختن روایت‌های قانع‌کننده در مورد هر چیزی بسیار خوبند. نقش آفرینان بد از این چیزها برای تأثیرگذاری بر انتخابات استفاده و دموکراسی را تهدید خواهند کرد. حتی زمانی که از این سیستم‌ها عمداً برای ایجاد اطلاعات نادرست استفاده نمی‌شود، نمی‌توانند به خود کمک کنند. اطلاعاتی که آنها می‌سازند آنقدر روان و دستوری است که حتی ویراستاران حرفه‌ای هم گاهی اوقات به دام می‌افتند و گول این چیزها را می‌خورند. بله ما باید نگران باشیم.



به عنوان مثال، ChatGPT یک رسوایی آزار جنسی در مورد یک استاد واقعی ایجاد کرد، و سپس شواهدی را برای ادعای خود در قالب یک مقاله جعلی "واشنگتن پست" ارائه و به آن استاد کرد. یاد در نمونه‌های دیگر از یک روایت جعلی از یکی از این سیستم‌ها می‌گوید ایلان ماسک در مارس ۲۰۱۸ در یک تصادف رانندگی در گذشت! ایلان ماسک هنوز اینجاست و همه ما می‌دانیم که این درست نیست! بله! همه ما باید نگران این نوع چیزها باشیم.



اما این سیستم‌ها خطور کار می‌کنند؟ در مورد خبر ایلان ماسک، تقریباً هر روز یک توییت وجود دارد. بسیاری اخبار واقعی در پایگاه داده آنها هست که اطلاعات آماری کمی درباره آن وجود دارد. به عنوان مثال، یک نفر در یک تصادف اتومبیل در تسلا در سال ۲۰۱۸ جان خود را از دست داد و در اخبار منتشر شد. از طرف دیگر ایلان ماسک، در تسلا درگیر است، اما سیستم رابطه بین حقایقی را که در جملات کوچک تجسم یافته است، درک نمی‌کند! بنابراین اساساً تکمیل خود کار را انجام می‌دهد و چیزی را پیش‌بینی می‌کند که از نظر آماری محتمل است! همه این سیگنال‌ها را جمع می‌کنند، بدون اینکه بدانند چگونه قطعات با هم قرار می‌گیرند! و گاهی اوقات با چیزهایی همراه می‌شود که قابل قبول هستند اما به سادگی واقعی نیستند.



در بخش تحقیق، ما در حال حاضر فاقد برخی ابزارهای واقعاً اساسی هستیم. به عنوان مثال می‌دانیم که اطلاعات نادرست ممکن است در حال حاضر یک مشکل باشد، اما در واقع امکان اندازه‌گیری میزان اطلاعات نادرست را نداریم. و مهمتر از آن، معیاری برای سرعت رشد آن مشکل را هم نداریم و نمی‌دانیم که مدل‌های زبانی بزرگ چقدر در ایجاد مشکل نقش دارند. بنابراین ما به تحقیق برای ساخت ابزارهای جدید برای رویارویی با خطرات جدیدی که توسط آنها تهدید می‌شوند نیاز داریم. این یک درخواست بسیار بزرگ است، اما کاملاً مطمئنم که می‌توانیم به آنجا برسیم چون فکر می‌کنم واقعاً از حمایت جهانی برای این کار برخورداریم. یک نظرسنجی جدید که اخیراً منتشر شد، نشان داد که ۹۱ درصد از مردم موافقت می‌کنند که ما باید هوش مصنوعی را به دقت مدیریت کنیم. پس بیایید این اتفاق بیفتد. آینده ما به آن بستگی دارد.



با این حال، مشکل انگیزه وجود دارد. انگیزه‌های رسیدن به هوش مصنوعی که واقعاً می‌توانیم به آن اعتماد کنیم، مستلزم این است که نمادها را دوباره به مجموعه بازگردانیم. اما واقعیت این است که انگیزه‌هایی برای ساختن هوش مصنوعی که می‌توانیم به آن اعتماد کنیم، آنهاپی که برای جامعه و انسان‌ها خوبند، ممکن است انگیزه‌هایی نباشند که شرکت‌ها را هدایت کنند. بنابراین فکر می‌کنم که ما باید در مورد حکمرانی فکر کنیم.

در برهه‌های دیگر تاریخی وقتی که با عدم قطعیت و چیزهای جدید قدرتمندی مواجه بوده‌ایم که ممکن است خوب یا بد بوده باشند، سازمان‌های جدیدی ساخته‌ایم؛ مثلاً در مورد انرژی هسته‌ای. ما باید دور هم جمع شویم تا یک سازمان جهانی بسازیم، چیزی شبیه یک آژانس بین‌المللی برای هوش مصنوعی که جهانی، غیرانتفاعی و بی‌طرف باشد.

ما به افراد زیادی پشت میز و سهامداران زیادی از سراسر جهان نیاز داریم. می‌خواهم بر یک چیز در مورد چنین سازمانی تأکید کنم. فکر می‌کنم بسیار مهم است که ما هم حکمرانی و هم تحقیق را به عنوان بخشی از آن داشته باشیم. بنابراین در سمت حاکمیت، سوالات زیادی وجود دارد. به عنوان مثال، در داروسازی، ما می‌دانیم که شما با آزمایشات فاز اول و آزمایشات فاز دوم شروع می‌کنید و سپس به فاز سوم می‌روید. در روز اول همه چیز را به یکباره عرضه نمی‌کنید. شما چیزی را برای ۱۰۰ میلیون مشتری عرضه نمی‌کنید. ما آن را با مدل‌های زبان بزرگ می‌بینیم. شاید باید از شما خواسته شود که یک مورد ایمنی درست کنید، بگویید چه هزینه‌هایی دارد و چه فایده‌ای دارد؟ سوالات زیادی از این دست در بخش حاکمیتی وجود دارد.



اخیراً متوجه شدم که دو تن از بنیانگذاران این دو نظریه، ماروین مینسکی و فرانک روزنبلات، در دهه ۱۹۴۰ در واقع به یک دبیرستان می‌رفتند و در آن زمان به نوعی تصور می‌کردم که آنها رقیب یکدیگر هستند. انگار قدرت این رقابت در تمام این مدت ادامه داشته است. اگر بخواهیم به هوش مصنوعی قابل اعتماد برسیم، باید از آن عبور کنیم.

برای رسیدن به سیستم‌های واقعی در مقیاس، باید بهترین‌های هر دو جهان را گرد هم آوریم. ما به تأکید قوی بر استدلال و حقایق، استدلال صریح که از هوش مصنوعی نمادین دریافت می‌کنیم، و به تأکید قوی بر یادگیری که از رویکرد شبکه‌های عصبی می‌گیریم نیاز داریم. تنها در این صورت است که می‌توانیم به سیستم‌های واقعی در مقیاس برسیم. آشتی بین این دو کاملاً ضروری است.

حالا واقعاً نمی‌دانم چگونه این کار را انجام دهیم. این چیزی شبیه به سوال ۶۴ تریلیون دلاری است اما می‌دانم چرا که قبل از اینکه در هوش مصنوعی باشم، یک دانشمند شناختی، یک مصعب‌شناس شناختی بودم. و اگر به ذهن انسان نگاه کنید، ما اساساً این کار را انجام می‌دهیم. بنابراین ممکن است برخی از شما تمایز سیستم ۱ و سیستم ۲ داننیل کانمن را بدانید. سیستم ۱ اساساً مانند مدل‌های زبان بزرگ است. این شهود احتمالی از بسیاری از آمار است. و سیستم ۲ اساساً استدلال عمدی است. این مانند سیستم نمادین است. بنابراین اگر مغز بتواند این را کنار هم بگذارد، در روزی خواهیم فهمید که چگونه این کار را برای هوش مصنوعی انجام دهیم.



موضوع پیشنهادی

«پروازهای خلاقیت» ترجیح می دهی متخصص اجرایی باشی یا نظریه پرداز؟

زهرا زارعی | خلاصه و تنظیم

به رادیوی ملی است فقط حرف می زنند و مدام درباره ی چیزهای کم ارزش و کم ارزش تر به ما اطلاعات می دهند. ۱. آیا تا به حال به جای اعتماد به درک و شهود خودت به حرف یک متخصص گوش کرده ای؟ درباره اش بنویس! ۲. تا به حال اجازه داده ای یک متخصص با صحبت هایش تو را از ریسکی با ارزش باز دارد؟ ۳. آیا می دانی تخصص در چیزی با توانایی انجام آن متفاوت است؟ ترجیح می دهی متخصص اجرایی باشی یا نظریه پرداز؟

ادامه دارد...

از کتاب «پروازهای خلاقیت» راهنمای رفع موانع خلاقیت/ نوشته جولیا کامرون، ترجمه دل آرا قهرمان و لاله مهدی نژاد، نشر مثلث

حالت متخصص می گیرند، بدون توجه به اینکه تو خودت درباره آن موضوع چقدر اطلاعات داری. به نظر من همه ما کاملاً باهوشیم، آنها با ربط یا بی ربط درباره موضوعی که تو پیش کشیده ای شروع می کنند به ابراز کامل تمام چیزهایی که می دانند. انگار فکر می کنند این گفتگو مسابقه اطلاعات عمومی است و آنها رقیبان سرسخت این مسابقه اند. آنها واقعاً بیشتر علاقه مندند بگویند که خودشان چه کسی هستند. تو فقط «سماً» طرف صحبت هستی. در واقع قرار است فقط شنونده باشی. افرادی را می شناسم که خیلی زیاد راجع به همه چیز می دانند. فقط کافی است از شان بپرسی یا بدتر از این سؤالی از دهانت بپرد کافی است به آنها بگویی می خواهی کاهو بخری تا سخنرانی مبسوطی درباره آفت کش ها بشنوی. گوش کردن به متخصصان آماتور خیلی شبیه گوش دادن

کسانی که وقتی شروع به درخشیدن و خوش گذرانی می کنی آنها را جذب می کنی. درست زمانی که موتور را روشن می کنی چیزی که می تواند بات را خالی کند یا جلویت را بگیرد رفتن پیش آدم های خیلی مهم است. حالا می رویم سراغ دسته ی دیگری از گاوبازهای منفی باف! یعنی...

متخصصها

شاید فیوز پرانده باشم یا شاید آدم متواضعی نباشم اما از متخصصان خود گماشته متنفرم. دقت کرده ای که وقتی می خواهی با بعضی از افراد صحبت کنی انگار دکمه ی Play آنها را زده ای؟ تو می خواهی حرف هایت را به آنها بگویی، ولی در عمل انگار دکمه صحبت کردن آنها را فعال کرده ای. آنها بافاصله

در قسمت های قبل از گاوبازهای منفی بافی گفتیم که از هوشمند شدن تو می ترسند. کسانی که چه در خانه و چه محل کار با منفی بافی ذوق و شوق مان را خفه می کنند. زمانی که ایده های جدید را مثل گاو نور وارد میدان می کنی آنها واقعا می ترسند؛ پارچه قرمز و نیزه های منفی بافی را برمی دارند و جلوی صورتت تکان می دهند تا گیجت کنند زیرا حرکت تو به طرز احمقانه ای آنها را می ترساند. از لزوم شناخت آنها گفتیم و شروع کردیم به شناختن شان. روانشناس ها را به عنوان یکی از کسانی معرفی کردیم که می توانند ما را به اندازه ای کوچک کنند که دیگر نتوانیم بدون صحبت کردن با آنها کاری انجام دهیم. همین طور آدم های خیلی جدی و آدم های خیلی مهم را معرفی کردیم!

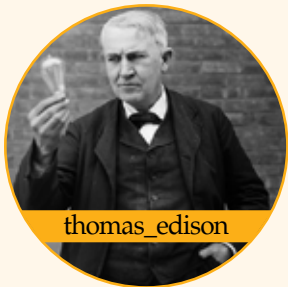
امیرعباس زینت بخش | به کوشش

از کانال اندیشه و حرکت

آنها هرگز تسلیم نمی شوند!



graham bell



thomas_edison



vince lombardi



wright brothers



Michael Jordan

مایکل جردن اسطوره بسکتبال می گوید:

بیش از ۹۰۰۰ شوتم به خطا رفت، تقریباً ۳۰۰ بازی را باختم، ۲۶ بار منتخب زدن شوت نهایی شدم و خطا پر تاب کردم. من بارها و بارها در زندگیم شکست خورده ام و به همین خاطر است که پیروز شدم! ادیسون؛ مالک ۱۰۹۳ حق اختراع که اولین لامپ را بعد از ده هزار بار شکست روشن کرد... می گوید: واقعیت این است که منطق همه آنهایی که دنیا را متحول کرده اند این است: اختراع (یا موفقیت)؛ یک درصد الهام است و نود و نه درصد عرق ریختن! و انگار شاعرشان آن طور که وینس لومباردی مربی فوتبال آمریکایی گفته این است: بهرها کننده هرگز برنده نمی شه و به برنده هرگز رها نمی کنه!... و برایشان افتادن از اسب مهم نیست بلکه مراقبت از اصل نینفند و تسلیم نشوند!

الان اسم او را نشنیده ایم!

سخنران گفت: حق دارید که اسمش را نشنیده اید، چون او تسلیم شد! کلون کولج و کیل و سیاستمدار آمریکایی می گوید: هیچ چیز در این دنیا نمی تواند جای استقامت و پشتکار را بگیرد! استعداد نمی تواند: هیچ چیز معروف تر از انسان های با استعداد ناموفق نیست! هوش نمی تواند: نوابغی که (به نبوغ خود تکیه کردند و کاری انجام ندادند) هیچ پاداشی دریافت نکردند، یک ضرب المثل شده اند! تحصیلات نمی تواند: دنیا پر است از تحصیل کرده های منزوی و متروک! پشتکار و قاطعیت به تنهایی قدرت مطلق اند! ایمان؛ همچون بدنی است که نیاز به یک سرد دارد و سَر آن؛ صبر و بردباری و استقامت و پایداری است! امیر (کلام) (ع)

در یک سمینار رموز موفقیت، سخنران از حضار پرسید:

آیا برادران رایت هرگز تسلیم شدند؟
حضار فریاد زدند: نه! نشدند.

سخنران: توماس ادیسون تسلیم شد؟
حضار: نه! نشد.

سخنران: گراهام بل تسلیم شد؟
حضار: نه! نشد.

سخنران: لانس آر مسترانگ تسلیم شد؟
حضار: نه! نشد.

سخنران برای پنجمین بار پرسید: مارک راسل تسلیم شد؟ مدتی سکوت در کلاس حاکم شد. سپس یکی از حاضران پرسید: مارک راسل دیگر کیست؟ ما تا

سلفی با ساکنان

سیارات منظومه شمسی!

رضا نصرتی | طراح گرافیک

«جان مالور» طراح پرطرداری بست که چندی پیش مجموعه ای از سلفی شخصیت های مشهور جهان با دوستانشان را با کمک هوش مصنوعی خلق کرد. این مجموعه بسیار مورد استقبال قرار گرفت اما این طراح خلاق در یک پروژه جذاب دیگر، سلفی موجودات سیارات منظومه شمسی را طراحی و به همراه این متن در اینستاگرامش منتشر کرد: با انتشار سلفی هایی که دوستان گذشته ام فرستادند، دوستان آینده ام حسودی کردند و اینها را برای من ارسال کردند!



آیا علم اقتصاد ملال انگیز است؟

کتاب

یکی از نخستین تعاریف و برداشت ها از علم اقتصاد، به قرن ۱۹ و توماس کارلایل برمی گردد. او اقتصاد را «علم ملال انگیز» (dismal science) می نامد. در مورد اینکه چرا کارلایل علم اقتصاد را اینگونه ملال انگیز نامیده، اختلاف نظرهایی وجود دارد ولی یکی از محتمل ترین بررسی هانشان داده که در آن زمان تفکرات نژادپرستی و تبعیض نژادی بسیار رایج بوده و تفکر غالب آن زمان اختلاف سیاهان و سفیدان را ناشی از برتری نژادی می دانسته ولی اقتصاددانان ریشه تفاوت را در عامل دیگری معرفی نمودند.

اقتصاددانان دلایل تفاوت را در عدم تقسیم کار و عدم دسترسی به سرمایه کافی برای سیاهان می دانسته اند. برای جامعه گسترده نژادپرستان آن زمان، پذیرش دلایل اقتصادی سخت و غیر قابل تحمل بوده که ریشه عقب افتادگی را در عوامل اقتصادی بیابند و به همین علت توماس کارلایل علم اقتصاد را علمی ملال آور دانسته است.

نتیجه آنکه اقتصاد و سایر علوم در مراحل مختلف تاریخ می توانند علومی ملال آور باشند و این نکته مثبتی است حتی افراد نیز به سبب رویکردهای علمی شان ممکن است ملال آور تلقی شوند ولی ذکر این نکته بدیهی است که هدف اصلی دانش و استدلال های علمی هیچگاه از بین نخواهد رفت.

منبع: اقتصاد به زبان ساده